

# انتقام نسل سوخته-۲

## عباس عبدي

درباره دهه شصتیها که فراز و نشیب فراواني را طی کرده اند

ازدواج- سن ازدواج این نسل به طور متوسط ۳ تا ۴ سال نسبت به سن ازدواج در زمان تولد آنان افزایش یافت و این تاخیر در ازدواج نیز به ویژگی مهمی برای این نسل تبدیل شد. البته تاثیر عامل تحصیلات و نیز وضع بد اقتصادی را در این مساله نباید نادیده گرفت. حتی آنان هم که ازدواج کردند، یا فرزندی ندارند، یا به سرعت طلاق گرفتند. روند کاهشی ازدواج (برخلاف انتظار، چون متولدین آن دوره تعدادشان خیلی زیاد بود و در این مقطع وارد مرحله ازدواج شدند) و روند تصاعدي و افزایشی طلاق دقیقاً مربوط به همین دهه ۱۳۸۰ است که متاثر از وضعیت دهه شصتیها است.

فضای فکری- بیشترین تحول در این نسل در حوزه فکر و اندیشه رخ داده است. آنان از زیر بار ضدیت با رژیم گذشته و نیز فضای چپ دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بیرون آمده بودند و اکنون جناح‌های حکومتی- مذهبی بودند و چپ نیز با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به تاریخ پیوسته بود. فشارهای گوناگون و یکسویه در فضای رسانه‌ای رسمی همراه با یک نظام آموزشی بسته نیز آنان را از ارزشهای رسمی منجر کرده بود. در نتیجه نوعی گرایش به زندگی و همراه با رویکرد لیبرالی وجه غالب جوانان این مقطع بود و برخلاف فضای رسمی رسانه و آموزش، فضای عمومی و مجلات و کتاب و... این تحول را تسریع کرد و فضای بین‌المللی هم آن را حمایت می‌کرد. این دوره همزمان شد با ورود اینترنت، ماهواره و... که تغییری اساسی در دسترسی‌های رسانه‌ای و فکری ایجاد کرد و این نسل اولین کسانی بودند که از این امکانات بهره می‌بردند. دوره اصلاحات به این ماجرا کمک کرد و یکی از پایه‌های آن دوره همین دهه شصتیها بودند. در واقع همان نقشی که دهه هشتادیها در اعتراضات اخیر داشتند، در جریان اصلاحات دهه شصتیها به عهده داشتند و بسیار هم خرسند و با انگیزه بودند- هر چند امروز از آن پشیمان هستند- ولی این پشیمانی یک خودزنی و موضعی انفعالی است.

فضای سیاسی: بیشترین ضربه را این نسل و به طور مشخص لیبرال‌های دهه شصتی از فضای سیاسی خوردند، این است که آنان انتقام آن شکست را

در جریان مهسا گرفتند. چگونه و چرا؟ ماجرا این است که رهبری جریان دوم خرداد متکی به متولدین دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ بود. البته به علت نوع فعالیت سیاسی دوم خرداد، رهبران این جنبش بسیار بیشتر از نیروهای میانه و اجرایی و پای کار سیاست آن مقطع که دهه شصتی‌ها بودند شناخته شده بودند. تا اینجا مساله‌ای نبود و همه چیز طبیعی بود. ولی يك تفاوت مهم میان این دو نسل وجود داشت. دهه شصتی‌ها فاقد سرمایه‌هایی بودند که در این ساختار سیاسی موجود می‌توانست نقطه قوت آنان باشد. سرمایه‌هایی چون حضور در انقلاب و جنگ. آنان در زمان انقلاب یا به دنیا نیامده بودند یا خردسال بودند و در جنگ هم آن اندازه بزرگ نبودند که شرکت کنند و افتخار آن را برای ارتقای اجتماعی خود یدک یا به رخ دیگران بکشند و طلبکار خدمات کرده و نکرده خود باشند و به هر کس برسند منت بگذارند که اگر ما نبودیم چنین بود و چنان می‌شد. هر چند این نسل عوارض هر دو پدیده را تحمل کرده بودند، آن‌هم در کودکی و نوجوانی، ولی از منافع این تحمل هزینه‌ها بهره‌مند نشدند. در جریان اصلاحات به يك علت طبیعی این عدم بهره‌مندی رخ می‌داد، زیرا سن آنان چندان زیاد نبود، یعنی در سال ۱۳۸۴ که دوره خاتمی تمام شد، متوسط سن آنان همان حدود ۲۲-۲۰ سال بود و برخلاف پدران‌شان که از ۲۰ سالگی در انقلاب و با برکناری نیروهای قبلی و نهادهای جدید، کاره‌ای شده بودند ظرفیت صندلی‌های مدیریتی تکمیل بود و اینها فقط می‌توانستند در خدمت سیاست جاری باشند. حضورشان در جنبش دوم خرداد گرچه بسیار جذاب بود و آنان را به آرزوهای خود نزدیک می‌کرد، ولی بدبختی آنان از اینجا بود که دوم خرداد پایدار نماند و با آمدن نواصولگرایان، آن حضور برای دهه شصتی‌ها هزینه محسوب شد و از همین‌جا در سیاست نیز عقب‌گرد زدند و مصداق آش نخورده و دهان سوخته شدند. نسلی که مشکلات ناشی از انقلاب و جنگ را در کودکی تحمل کرد، در جوانی به خدمت يك جنبش مهم سیاسی در آمد و خود را وقف آن کرد و در ماجرای کوی ۷۸ به نحوی شکست خورد و هنگام ورود به عرصه کار و زندگی با يك تغییر نا‌بهنگام سیاسی و اقتصادی مواجه شد که از يكسو شغل کافی ایجاد نشد و از سوی دیگر حضور سیاسی‌اش در دوم خرداد تبدیل به هزینه شد، و از آن بدتر با يك عقب‌گرد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مواجه شد و به درستی حس کرد که تمام دستاوردهای او در دوره اصلاحات به یغما رفته است، در نتیجه در سال ۱۳۸۸ فرصت را مناسب دیدند تا بلکه اقدام دیگری کنند به ویژه که به لحاظ سیاسی هم با تجربه‌تر شده بود از این رو وارد میدان شد، با يك پله ارتقای سیاسی اگر نه در سطح رهبران سیاسی، حداقل در سطح افسران سیاسی بودند، ولی بیشترین لطمه را خوردند، آن‌هم چه لطمه‌ای. نسلی

پاك‌باخته و سوخته که با بیرون آمدن از این بحران احساس یأس و ناامیدی می‌کرد. طولی نکشید که با جریان جدید سیاسی و آمدن هاشمی و روحانی جانی تازه گرفت و علی‌رغم ناامیدی قبلی در آن ایفای نقش کرد، با این تفاوت که این‌بار فقط می‌توانستند تا روز پیروزی نقش ایفا کنند و پس از آن باید می‌رفتند خانه، چون نه به لحاظ مذهبی، نه به لحاظ سیاسی و ارزشی هیچ تطابقی با معیارهای رسمی نداشتند و کمابیش از متهمان پرونده دوران اصلاحات و دانشگاه‌ها و سپس ۸۸ بودند و حتی بار سنگین پرونده جدید یا حمایت از روحانی را هم باید به دوش می‌کشیدند، در حالی که معیارهای رسمی برای حضور در قدرت و ارتقای اجتماعی هیچ تغییری نکرده بود. سیاست برای این نسل تبدیل به سوءپیشینه شد.

برخلاف پدران‌شان یعنی متولدین دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ که سنین ۵۰ و ۶۰ را رد کرده و حتی به سن بازنشستگی رسیده بودند و زندگی خود را داشتند و همچنان بر اریکه قدرت چسبیده بودند، این نسل از همه این مواهب و آرامش آن عقب افتاده بود، درحالی که به لحاظ نظری و فکری و حتی عملی نیز در جریان این دو یا سه دهه آموزش دیده بود و دهه ۱۳۹۰ نیز نتوانسته بود گره زندگی او را باز کند پسرفت هم داشت، لذا در آغاز یا آخر دهه چهل سالگی، هنوز پا در هوا بود و نه آینده‌ای را می‌توانست تصور کند و نه به گذشته‌اش می‌توانست ببالد، در عین حال که شایستگی‌های آموزشی و تجربیات سیاسی آن را نمی‌توان نادیده گرفت، آنان به لحاظ علمی و فرهنگی قوی و ثروتمند بودند و بار اصلی طبقه متوسط فرهنگی را بر دوش می‌کشیدند ولی به لحاظ اقتصادی ضعیف و ناتوان بودند و به قولی ثروتمندانی فقیر بودند. در نتیجه تنها يك راه در برابرشان وجود داشت، و آن گرفتن انتقام بود، هم از تاریخ و انقلاب و هم ساختار و هم از پدران، به ویژه از سوي دختران این نسل. گرایش آنان به گذشته پیش از انقلاب یا حتی ناسزاهایی که در شعارها می‌دادند بیش از آنکه محصول يك انتخاب عقلانی باشد ابزار و شیوه انتقام‌گیری آنان بود.

پایان

منبع: روزنامه اعتماد 9 اسفند 1401 خورشیدی